

مجا طایب ای دوروش با دستاه روی زمین بریده سلطان بر تو
 کدر کرد مثل بر تو بگذشت چرا خدمت نکردی و شرط ادب بجای
 نیا و روی فان من الادب ان تقوم له و تعظیم کنفت فاعلمه غیر
 بگو امر لوزیر ملک را ای قل له توقع خدمت از کسی دارد و لرج
 الخدمه من احدک انکس توقع نعمت از تو دارد و هذا الجواب
 کلام صحیح فی نفسه و دیگر بدانکه خطاب لوزیر ملوک از بهر این
 رعیت اند یعنی ان الملوک لاجل رعایه الرعا یا نه دعا یا از ملک
 طاعت ملوک ای نیست رعایا لاجل خدمت الملوک **قطع**
 یاد شده یا سبانه در ویشته ای السلطان حارم الخیر کریمت
 ای نعمت بقدر دولته است ای بقوت دولت السلطان کوسفند
 یعنی الغنم و قد تبدل فاعه باد و یقال کوسفند از برای چوپان
 بانا رسیدن نیست ای الغنم لیس لاجل الواجی بلکه چوپان برای
 خدمت است **قطع** یکی امروز ایوم کارمان با کاتب العربی
 وصف ترکیبی با ترکی مراد سورجی یعنی با الخطاب و الخطاب عام
 دیگری را منقول للخطیب یعنی مقدر اول از چاه بد من بدل المشقه
 ریش ای قلبه مجموع من الجاهله لاجل تحصیل المرام روزگاری
 چند الکاف للتصغیر و العباد للوهف باش نظریه یا نه فی قول باش
 تا دستش بندد و روزگار و من لم یعرف مضاهه منک اعترف به
 ههنا حیث قال بعضی صرکن تا خورد و مرهون خاک فاعلم بخورد و بنزد
 یعنی حج الداع و العظم و المراد هنا جوال اول سرب الاضافه
 اللغظین خیال اندیش و صف ترکیبی من اندیشیدن فرق است
 بدی با بیا و المصدریه فیها بر خاسته ای لم یبق الفرقه فیها چون
 قضای نورستیم و هو الموت اندیش ای وقع کرسی خاک
 مرده باز کند بضم الکاف العربیه من کردن ای لوان اهر اهر
 تواب المیت و کشفه و من ریح کون الکاف با تفتح من کندن فقد
 از کلبه سدر اک قول بازشنا سده فاعلم صریحی تا کلمه از روی
 لای شوق الغنی من الفقر و قبل فی الزجر **قطع** برسی کارمان دولتله

من قال سرب اول صور مقفده
 من قال سرب اول صور مقفده

برسینک

برسینک جفا بله دلی ریش برای کون دور کج طراقی بر
 یعنی سن از سر خیال اندیش شاه مده بنین بیج فرق اولم
 چون اجل این تا کمان از پیش میک حرفی اچر سه کشی بلیدیم
 غنیمی یاد و ریش ملک را المولد هو المهور و کفنا در رویش ای
 کلام استوار یعنی الحکم اندکنت از من چیزی بجواه کما عواده
 الملوک حکایت کان ملک فی الزمان السابق و کانت دار
 خلافته یدینه هراه قال فی وقت مجا طبا الفقیه از من چیزی بجواه
 ای اطلب منی شفا فقال الفقیه از تو بری رای خواهم ای اطلب
 منک مدینه هراه قال الملک مری را بتو بخشیدم ای اعطیتک ای انا
 فلما سمع ارکانه هذا المذخر هو الاموال اکثر من الاموال و است و ولد
 هراه من ذلك الفقیه لاجل الملک کنفت هذا الفقیه ان می هم کدر کرد
 من ندی فان بحیثه خلا فالحین لم کنفت مران ندی بد کنفت هذا الفقیه
بیت در باب امر من در یافتن با ترکی ارشیکه کلک و و عی و ن
 قال ای انا هم امر من یافتن فقدو هم کنون که نعت ان الاخره للحکام
 دست بدست ای بی یک کین اصله که این دولت و ملک می رود
 دست بدست فیمنی المعافل ان بیج للاخره با قباله و اوله و قبل
 فی الزجر **بیت** عاقل اوله الذاکین و لیتله نعتیک کم بولاد و یز
 کید الدن الود و تمزقوا **بیت** یکی زور را فی الزمان السابق
 پیش دو القون مصری رفت چون الطبقه الاولی اسم نوبان
 و کنیت ابو العیض و لقبه ذوالنون لقب به لانه کان فی سفینه مع
 جماعه من الناس و کان لواحد منهم جوهر نفیس فضاغ فلما استقی
 ال رایهم الحان هذا الرجل العربی بریدون ذالنون قد سرقه فانکر
 و ظف ولم یصدقوا فلما اضطر توجه ساعة فاتی حوت من البحر ذک
 الجوهرف لقب سببه ذوالنون ای صاحب لحوت و قال شیخ الاسلام
 ذوالنون و جل یقنی ان لا یقین بالکلمات ولا یرح باللمات الیها
 و الحال و الوقت مستحرات فی بیع و لهذا ما کتبنا کرامات و حجت خواتم
 فاعلم ضمیر لوزیر که روز و شب خدمت سلطان مشغولم کما هو

من قال سرب اول صور مقفده
 من قال سرب اول صور مقفده